

درس ۱۶ در بازار

دیروز من و مادرم به بازار رفتیم. مادرم در راه، دکان‌ها را به من نشان می‌داد و می‌گفت: «این جا نجاری است؛ نجار، پنجره، در و میز می‌سازد. این جا نانواپی است. آن جا کفّاشی است.»



سپس به یک قنادی رسیدیم. مادرم از قنادی شیرینی خرید. او از فروشگاه هم پارچه‌ی گل‌دار قشنگی خرید. وقتی به خانه رسیدیم، مادرم با آن پارچه، چادر نماز زیبایی برای من دوخت. من از او خیلی تشکر کردم.

۳

